

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم

شماره چهارم (پیاپی 36)، زمستان 1396، صص 1-16

تاریخ وصول: 1393/10/03، تاریخ پذیرش: 1395/12/11

نگاهی تاریخی بر دیوان ظهیرالدین فاریابی (اتابکان آذربایجان و مشروعیت حاکمیت)

محمدرضا پیری*

چکیده

دربار سلجوقیان که تجربه‌های دیوانی از جمله تشکیلات شاعر درباری را از غزنویان به ارث برده بود، در اوج قدرت این سلسله به محل مناسبی برای رشد و نیز استفاده از این روند برای تبلیغ مقاصد سیاسی حاکمیت تبدیل شد. پس از فروپاشی سلطنت سنجر در خراسان، حاکمیت مقتدرانه‌ی خاندان ایلدگوز در عراق عجم باعث مهاجرت شاعران این خطه، از جمله فاریابی (ف ۵۹۸ق/ ۱۲۰۱م)، به غرب ایران شد. این شاعر با پیوستن به دربار قزلارسلان (۵۸۲ تا ۵۸۷/ ۱۱۸۶ تا ۱۱۹۱م) و جانشین وی ابوبکر (۵۸۸ تا ۶۰۷ق/ ۱۱۹۲ تا ۱۲۱۰م)، در راستای تبلیغ دیدگاه‌های سیاسی این خاندان آنها را مدح کرد که این در واقع بازتولید مشروعیت حاکمیت آنها بود. این مقاله در صدد است با رویکردی جدید به نقش شاعران درباری، در خلال طرح ارزش تاریخی دیوان فاریابی، با تعمق در مداخل شاعر و در خلال کشف روح زمانه، چپستی مبانی مشروعیت حاکمیت را در دوره‌ی مدنظر به شیوه‌ی تحلیل محتوا به بحث بگذارد. فاریابی سلطنت قزلارسلان را به علت داشتن مشروعیت دینی و اقتدار کافی برای تأمین امنیت و برقراری عدالت، در برابر حکومت طغرل سلجوقی (مقتول به سال ۵۹۰/ ۱۱۹۴م) مشروع دانسته همچنین داشتن مشروعیت دینی، عدل‌ورزی، انتصاب و اقتدار را در حکم مؤلفه‌های مشروعیت ابوبکر در برابر برادران ناتنی‌اش مطرح کرده است.

واژه‌های کلیدی: دیوان فاریابی، شاعر درباری، اتابکان آذربایجان، مبانی مشروعیت

* گروه آموزشی تاریخ، آموزش و پرورش خوی، خوی، ایران (نویسنده مسؤل) rezapiri76@yahoo.com

مقدمه

کرده است: «شاعران درباری کارشان دو چیز بوده است: یکی تاحدی ایفای وظیفه روزنامه‌نگاران امروز، دیگر، به وجه صمیمی‌تر، تکالیف هم‌نشین موافق و حریف بزم و سخن‌چین و ریزه‌خوار خوان نعمت» (شفیعی کدکنی، 1374: 106).

دکتر سیدجعفر شهیدی در پژوهشی بر دیوان انوری، یکی از شعرای دوره سلطان سنجر، ضمن هم‌سویی با دیدگاه فوق معتقد است: «در چنان عصر وقتی پادشاهی را می‌ستود تنها شخص را ستایش نمی‌کرد بلکه مظهر همه شئون آن کشور و آن مردم را توصیف می‌کرد. طبعاً چنین ستایش‌ها با مبالغت همراه است» (شهیدی، 1364: مقدمه، یط).

با دقت در این پژوهش‌ها و نیز دیوان‌های این دوره، باید اخبار مربوط به فتوحات، تأکید بر دین‌باوری، عدالت‌گستری، نمایش قدرت مهیب سلطان به منظور تمکین مدعیان تاج و تخت و نصیحت سلاطین را اصلی‌ترین محورهای اطلاع‌رسانی در کانون توجه شعرای درباری این دوره بیان کرد. موضوعاتی که در واقع مبانی مشروعیت حاکمیت را از زبان شاعران بازگو می‌کنند.

سلسله سلجوقیان نیز به مانند هر حاکمیتی، برای تداوم حکومت خویش به کسب مشروعیت مجبور بود. این خاندان در ابتدای امر با استیلا، بر ایران و بخشی از جهان اسلام مسلط شد؛ اما برای ادامه حکمرانی به بازتولید مشروعیت مجبور بود. آنها در پرتو حمایت از مذهب سنت، برقراری نظام دیوانسالاری تاحدودی کارآمد و نیز به دست‌آوردن تأیید رسمی خلیفه مشروعیت ثانوی را کسب کردند (آزاد ارمکی، ۱۳۹۱: ۱۲۷)؛ ولی با گذشت زمان، با کاسته شدن از قدرت دیوانسالاری و وابستگی هرچه بیشتر به قدرت امرای نظامی، این سلسله در دوره پایانی با معضل بزرگی به

برخی از پژوهشگران علت حضور شاعران درباری دولت‌های ایران را در طی دوره اسلامی، ظهور سنت‌های ایرانی دوره ساسانی در دوره سامانی و به تبع آن به‌شکلی تکامل‌یافته در دوره غزنویان دانسته‌اند. درباره اهمیت و کارکرد سیاسی شعرای درباری و در رأس آن مقام ملک‌الشعرایی در دوره غزنویان پژوهش‌های تاحدودی پذیرفتنی صورت گرفته است (خلعتبری، ۱۳۸۲: 145 و 146؛ مرزآبادی، 1351: 1 تا 34). باتوجه به پژوهش‌های صورت گرفته، به‌وضوح مشخص می‌شود که مجریان سیاست محمودی از نفوذ شعر در میان مردم به‌خوبی آگاه بودند و در به‌کارگرفتن آن به‌نفع خود هزینه گزافی پرداختند.¹

سلجوقیان که وامدار تجربه‌های اداری غزنویان بودند، سنت شاعر درباری را نیز از آنها اقتباس کردند و در پرورش شاعران درباری، مقاصد غزنویان را پیگیری کردند. شفیی کدکنی نیز در پژوهشی بر یک اثر منظوم دوره سلجوقی معتقد است: کاری که امروزه رسانه‌های جمعی تحت کنترل دولت‌ها انجام می‌دهند، در گذشته برعهده جماعت شعرا، یعنی شاعران درباری، بود. هدف شاعر از یک سو تبلیغ برای حفظ نظام حاکم و از سوی دیگر، ترساندن مخالفان و برحذر داشتن آنان از ستیز با نظام موجود بود. همچنین این پژوهشگر ادبی معتقد است که به منظور نشر و تبلیغ سروده‌های ملک‌الشعرا که در واقع موضع رسمی حاکمیت به حساب می‌آمد، اشعار وی را شاعران دون‌پایه که به «راویان موزون» معروف بودند، در میان مردم می‌خواندند. او در راستای آرای خویش نظر ژوکوفسکی (Zhukovsky)، خاورشناس و نیز انوری‌شناس روسی را درباره جایگاه شاعر درباری نقل

این مقاله سعی بر آن است تا در کنار استفاده از منابع تاریخی با تعمق در این اشعار، به شیوه تحلیل محتوا تلقی رایج از مبانی مشروعیت در آن دوره روشن و معلوم شود.

درباره موضوع مشروعیت به طور اخص در دوره سلجوقیان، پژوهشگران مقالات درخور توجهی ارائه کرده‌اند و به آثار شعرا نیز با دیدگاه تاریخی نگاه کرده‌اند؛ به طوری که در چند سال اخیر، پژوهش در شعر ستایشی به صورت مستقل و گاه به شکل پایان‌نامه تاحدودی توجه استادان و دانشجویان تاریخ را به خود جلب کرده است؛ اما در ارتباط با موضوع این مقاله، تاکنون هیچ پژوهشی صورت نگرفته است و به دیوان کمتر شناخته شده ظهیرالدین فاریابی چندان توجه نشده است. دیوانی که در مقایسه با آثار شعرای هم‌عصر خویش، همچون نظامی گنجوی یا خاقانی، آوازه کمتری داشته است.

زندگی‌نامه ظهیرالدین فاریابی

ظهیرالدین فاریابی از شعرای اواخر قرن ششم قمری/دوازدهم میلادی که در فاریاب بلخ به دنیا آمد (دیوان فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۷۷ تا ۳۱۵). از تاریخ دقیق تولد وی اطلاع نداریم؛ اما شاعر در قطعه‌ای در وصف یکی از دوستان خود که از مرو به رسالت به دربار عضدالدین طغان‌شاه بن موید (۵۶۹ تا ۵۸۱ق/۱۱۷۳ تا ۱۱۸۵م) آمده بود، از سی‌سالگی خود سخن می‌گوید:

گذشت سی سفر از کاروان عمرم و من زبان به گرد
دهن درفکنده همچو درای (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۲۲).

با نگاهی به این قراین، این‌گونه حدس زده می‌شود که او به احتمال در حوالی سال ۵۳۰ق/۱۱۳۵م به دنیا آمد. به این ترتیب ایام نوباوگی این شاعر با دوره

نام منصب اتابکی مواجه شد. از زمان ارسلان‌شاه بن طغرل (۵۵۵ تا ۵۷۱ق/۱۱۶۱ تا ۱۱۷۶م)، مقدرات سیاسی نظامی عراق عجم به دست اتابکان آذربایجان افتاد. این خاندان به ترتیب توسط ایلدگز، محمدجهان پهلوان و قزل‌ارسلان این منصب را به صورت مورثی حفظ کردند. سرانجام قزل‌ارسلان با پایان دادن به سلسله سلجوقی و اعلام پادشاهی، فصل نوینی را در فضای سیاسی عراق عجم رقم زد.

بدیهی است که پادشاهی قزل‌ارسلان با زور و توسل به قوه قهریه تحقق یافت و با هیچ‌یک از الگوهای سیادت، کاریزمایی، عقلایی و سنتی (ماکس وبر، ۱۳۸۴: ۳۱۲ و ۳۱۳) مطابقت نداشت. چنین حکومتی برای کسب مشروعیت می‌بایست فرایند زیر را طی می‌کرد: «زور و تدبیر < غلبه سیاسی > استقرار < کارآمدی > مقبولیت < مشروعیت. زور و تدبیر اگرچه به خودی خود فاقد هر نوع مشروعیتی است؛ اما آثار و نتایج بعدی آن پس از به دست گرفتن قدرت و استقرار حکومت می‌تواند موجب مشروعیت باشد» (شجاعی زند، ۱۳۷۵: ۱۷۱). بنابراین لازم بود که قزل‌ارسلان با اقدامات سیاسی نظامی و نیز تبلیغ آن از طریق دستگاه تبلیغی، به بازتولید مشروعیت بپردازد.

در راستای بازتولید مشروعیت، شاعران درباری این استعداد را داشتند که نقش بسیار مهمی ایفا کنند. ظهیرالدین فاریابی با حضور کوتاه خود در دربار قزل‌ارسلان و ملک‌الشعرايي دستگاه اتابک ابوبکر، ضمن خلق دیوان شعری که در واقع تبلیغ و توجیه سلطنت ممدوحان خود بود، به رسالت تبلیغی خود عمل کرد. بدیهی است این اشعار در حکم ظرفی برای بیان عقاید و اندیشه‌ها، فقط محصول اندیشه شخص شاعر نبود، بلکه مسائل سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیکی در ظهور آن افکار تأثیر بسزایی داشت. در

تشبیه به‌شکلی ایدئال در مدایح خود مطرح می‌کرد:
نصیرالدین الغ صاحب که نو کرد به تیغ آیین ملک
سنجری را (فاریابی، 1361: 248).

تاریخ ورود ظهیرالدین به دربار طغانشاه برای ما
معلوم نیست؛ اما آنچه بر ما مسلم است، او مدیحه
سرایی را از دربار طغانشاه (569 تا 581 ق/1173 تا
1185 م) شروع کرد:

روز جشن عرب و وقت نشاط عجم است شاد زی
گرچه فلک باعث اندوه و غم است
خویشتن رنجه مدار از قبل فقد مراد می خور انگار
که آن نیز وفا و کرم است

نام و القاب تو کز لوح فلک محو مباد زینت چهره
دینار و جمال درم است (فاریابی، 1381: 46).

اگر به تاریخ ورود شاعر به عراق (582 ق/1186 م)
و سال فوت او (598 ق/1201 م) دقت کنیم، به نظر
می‌رسد بیشترین سال‌های عمر شاعر و اقامت او در
نیشابور سپری شد. باوجوداین، از مجموع مدایح
ظهیرالدین تنها شش قصیده و دو قطعه به طغانشاه
اختصاص دارد. این مسئله شاید از وضعیتی ناشی بود
که شاعر در ابیات بالا به آن اشاره کرد؛ یعنی احتمال
ازبین‌رفتن اشعار مربوط به این دوره به‌علت اوضاع
اسفناک حاکم بر نیشابور و در نتیجه اقبال‌نیابردن شاعر
از سوی ممدوح خود. حقیقتی که ظهیر در لابه‌لای
اشعار خود با اشاره به داستان اقران کواکب، از اینکه
باوجود درست‌بودن پیش‌بینی‌اش در کانون توجه امیر
قرار نگرفت، اظهار گلایه کرده است.

رسالتی که ز انشای خود فرستادم به مجلس تو در
ابطال حکم طوفانی (فاریابی، 1381: 226).

آنکس که حکم کرد به طوفان باد و گفت کاسیب
آن عمارت عالم کند خراب

تشریف یافت از تو و اقبال دید و کس در بند آن

پراشوب خراسان، یعنی شورش غزان (548 ق/1153 م)
و برجیده‌شدن بساط سلسله سلجوقیان در خراسان،
تقارن پیدا کرد و به‌احتمال بسیار، او در این دوره
پراشوب به منظور تکمیل تحصیلات خود، به مدت
تقریبی شش سال زادگاه خود را به قصد نیشابور ترک
گفت.

مرا به مدت شش سال حرص علم و ادب به
خاکدان نیشابور کرد زندانی
به هر هنر که کسی نام برد در عالم چنان شدم که
نیام به عهد خود ثانی (فاریابی، 1381: 226).

فاریابی و تجربه زوال سلجوقیان

به‌دنبال شورش غزان و مرگ سنجر، قلمرو این
امپراتوری میان امرای خراسان تجزیه شد (بویل، ۱۳۹۰:
۱۵۲ تا ۱۵۶)؛ این‌گونه که بخشی از خراسان به مرکزیت
نیشابور تحت حکومت امیرمؤید بود، مرو و اطراف آن
در دست امرا غز بود و بلخ و ترمذ نیز تحت حکمرانی
احمد فیروزشاه از نوادگان امیرقماچ، از امیران ملکشاه
و سپس سنجر، بود. محمود، امیر قراخانی، در حکم
جانشین رسمی سلطان سنجر گاه کنار غزاها و گاه کنار
امیرمؤید درصدد احیای ملک سنجری بود (سلطانی،
1379: 208 تا 245). در این میان، غوریان و
خوارزمشاهیان در جایگاه حکومت‌های مستقل بر
بخش‌های دیگر میراث سنجری دست یافتند.

ظهیرالدین فاریابی در حکم ایرانی اهل قلمی،
بی‌شک در زمینه حکومت، دوستاندار سنت تمرکزگرای
ایرانی بود و از این وضع نابسامان خشنود نبود؛ اما
حکمرانی سنجر در عمل از هم‌پاشیده بود. بنابراین تنها
کاری که از فاریابی برمی‌آمد، حفظ و نگهداری خاطره
دولتی یکپارچه و شاعرپرور بود که با بهره‌گیری
نمادین، حکومت سلطان سنجر را در قالب‌های قیاس و

نشد که خطا گفت یا صواب

من بنده چون به پیش تو ابطال کرده ام با من چرا ز
وجه دگر می رود خطاب (فاریابی، 1381: ۱۸۳).

سرانجام ظهیر با تجربه زوال سلطنت سلجوقیان در
خراسان، به طور تقریبی پس از یازده سال شاعر
درباری، به علت بی‌توجهی ممدوحش طغانشاه و شاید
جانشین او سنجر، با وسوسه شدن در برابر آوازه دربار
جهان‌پهلوان راهی عراق عجم شد (581ق/1185م).

چگونه قصه من در جهان سمر نشود که هر کجا
که نشینم بدین فسانه درم
ز بهر خدمتی عید خود همین قصه است که من به
نزد جهان‌پهلوان به قصه برم (فاریابی، 1381: 131).

فاریابی در عراق عجم

ورود شاعر به عراق عجم که با وفات اتابک
محمدجهان‌پهلوان و آغاز کشمکش میان خاندان
ایلدگری ازیک سو و خصومت طغرل سلجوقی با این
خاندان ازسوی دیگر مقارن شد، ایجاد تشتت سیاسی
در قلمرو سلجوقیان عراق را باعث شد؛ در نتیجه
آرزوی شاعر در پیوستن به دربار قدرتمندترین اعضای
ایلدگری ناکام ماند. در چنین اوضاعی او باید به امید
تثبیت اوضاع سیاسی، مدتی به انتظار می‌نشست. به
همین علت، خود را در کنف حمایت خجندیان قرار
داد. خاندانی بااصالت که ریاست شافعیان اصفهان را
عهده‌دار بودند.² از مجموع مدایح شاعر، سه قصیده و
یک ترکیب‌بند در مدح این خاندان به یادگار مانده
است. او حدود دو سال در اصفهان ماندگار شد؛ اما
میزان صله و انعام خجندیان او را راضی نکرد و
سرانجام تصمیم گرفت به دربار ملوک طبرستان ملحق
شود:

دو سال شد که بر این فرخ آستانه مرا شده‌ست

دست تفکر به زیر روی ستون (فاریابی، 1381:
144 تا 148).

اگر مسافت طولانی این سفر را در فاصله زمانی
ترک اصفهان (583ق/1187م) تا بازگشت او به عراق
(586ق/1190م) در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد شاعر
فرصت چندانی برای حضور در دربار
حسام‌الدین اردشیر بن علاءالدوله حسن

(567 تا 602ق/1171 تا 1205م) نداشته است. البته
تعداد اندک مدایح، سه قصیده، نیز مؤید این ادعاست.
به‌رحال در این «مدتی که ملازم بود چون شهنشاه
اردشیر در حق او احسان بسیار و انعام بی‌شمار فرمود».
به‌احتمال با مشخص شدن وضعیت سیاسی و استقرار
حاکمیت قزل‌ارسلان در همدان «اجازت خواسته، به
خدمت اتابک قزل‌ارسلان بن اتابک ایلدگز پیوست»
(ابن‌اسفندیار، 1320: 120 و 121).

درباره نحوه پیوستن او به دربار قزل‌ارسلان در
همدان، اطلاع موثقی نداریم؛ اما تذکره‌نویسان معتقدند
او پس از مدتی اقامت در همدان و مدح قزل‌ارسلان،
به خدمت اتابک ابوبکر در تبریز پیوست و در جایگاه
شاعر درباری، عمر خود را در مدح اتابک به پایان
رساند (صفا، 1369: 750).

اتابک قزل‌ارسلان

در عراق عجم شعبه‌ای از سلاجقه تحت حمایت
خاندان ایلدگری هنوز به حیات سیاسی خود ادامه
می‌دادند؛ اما اقتدار و سیطره واقعی در دست اتابکان
بود. به‌گواه منابع، جهان‌پهلوان با مسموم کردن
ارسلانشاه (555 تا 571ق/1159 تا 1175م) و جایگزینی
فرزند خردسال وی بر تخت سلطنت، زمام امور را
به‌طور مطلق در اختیار گرفته بود (راوندی، 1363:
351). اتابک جهان‌پهلوان با مملوک‌پروری و انتصاب

همچنان که در سطور فوق گذشت شاعر درباری، البته همراه با سایر نهادهای تأثیرگذار، وظیفه توجیه افکار عامه را برای این جابه‌جایی قدرت برعهده داشت. بنابراین با بررسی آن بخش از مدایح شاعر که به حوادث مذکور معطوف بود، به‌طور قطع دیدگاه شاعر، در جایگاه نماینده دستگاه تبلیغی دربار اتابک، درخصوص مشروعیت اقدامات قزل‌ارسلان هویدا می‌شود.

اقتدار: امنیت و عدالت‌ورزی

ظهیر در ابیاتی شکرگذار خداوند است که خاندان جوان ایلدگزی بر تخت سلسله پیر سلجوقیان جای گرفته است و از اینکه سلطان سلجوقی به‌علت زوال، به تأمین امنیت رعایا قادر نبود، انتقال قدرت به قزل‌ارسلان را معقول و بجا می‌داند. به اعتقاد وی برای ایجاد ثبات و جلوگیری از هرج‌ومرج مملکت، قدرتی مسلط نیاز است.

منت خدای را که به نام خدایگان بر چرخ پیر مسند بخت جوان نهاد (فاریابی، 1381: 60).

پیرند چرخ و اختر و بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

هر آهنی که بر سر چوبی کنند راست چو رمح تو چگونه قرار جهان دهد؟ (فاریابی، 1381: ۸۶).

باتوجه به ابیات فوق، گویا طغرل برای مطیع کردن مدعیان و رام کردن انبوه مملوکان سرکش خود، قدرت لازم را نداشت و تنها قدرت رزمی اتابک چنین هدفی را تأمین می‌کرد. شاعر در جای دیگری از اشعار خود، با بیان اینکه کسی جرئت نکرده است علیه اتابک اقدامی انجام دهد، این آرامش را از نتایج مثبت اقتدار وی می‌داند و آن را علتی دیگر بر مشروعیت سلطنت قزل‌ارسلان اعلام می‌کند:

آنها به اداره شهرها و ایالت‌ها، برای سلطان و طرفدارانش هیچ فرصتی باقی نگذاشته بود و استقرار چنین وضعیتی نه‌تنها برای عراقیان بلکه تمامی ملوک اطراف حقیقتی معلوم و آشکار بود. باتوجه به این حقیقت، بی‌دلیل نیست که ظهیر در وداع از دربار طغانشاه، باوجود حضور سلطان سلجوقی یعنی طغرل سوم، مقصد بعدی خود را دربار جهان‌پهلوان اعلام کرد:

چگونه قصه من در جهان سمر نشود؟ که هر کجا که نشینم بدین فسانه درم

ز بهر خدمتی عید خود همین قصه است که من به نزد جهان‌پهلوان به قصه برم (فاریابی، 1381: 131 و 132).

پس از فوت جهان‌پهلوان، باوجود ماهها تردید ازطرف سلطان سلجوقی و اطرافیانش، سرانجام از اتابک قزل‌ارسلان برای تصدی مقام اتابکی سلطان دعوت به عمل آمد. ناگفته نماند که همکاری امرای عراق و سلطان با اتابک جدید دیری نپایید و به عزل سلطان و به‌دنبال آن، اعلام پادشاهی ازسوی اتابک منجر شد.

بدیهی است حادثه برجیده‌شدن سلطنت سلجوقیان می‌بایست پیامدهای درخور توجهی در جامعه آن روز داشته باشد؛ زیرا او در میان مردم عراق عجم، به‌خصوص در همدان، محبوبیت چشمگیری داشت: «... در اطراف عراق اهل خیر و مردم باهنر ده هزار بیشتر بودند که هرگز سلطان را نادیده و بر وی سلام ناکرده او را از جان خود دوست‌تر داشتند» (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). با این وضعیت حاکم بر منطقه عراق، دستگاه تبلیغی دربار اتابک به ناچار می‌بایست برای غصب³ تاج‌وتخت ۱۵۰ساله سلجوقی (429 تا 586)، حداقل توجیه‌هایی برای افکار عامه می‌داشت.

بخشی از اقدامات مشروعیت‌آفرین چنین جمع‌بندی کرد: جامعه ماقبل قزل‌ارسلان به هر شکلی از نظم اجتماعی برخوردار بوده است؛ یعنی طبقات مختلف اجتماعی شامل رؤسای شهرها، قضات، امیران نظامی، شحنه‌ها، مأموران دیوانی و... هرکدام به فراخور کارکرد خود، پایگاه اجتماعی خاصی داشتند و ممکن بود که هرج و مرج ناشی از کشمکش‌های سیاسی نظامی این نظم اجتماعی را بر هم زند. آنچه در کل از اشعار شاعر استنباط می‌شود این است که مراقبت از این نظم و نیز دفع ظلم، قطع کردن دست تعدی امرا به رعایا و پیشگیری از هر نوع تعدی اقویا در حق ضعفا را نشانه برقراری عدالت تلقی می‌کند و تحقق این اوضاع را در گرو قدرت و اقتدار اتابک می‌داند. از نظر فاریابی، بی‌ثباتی و هرج و مرج به زندگی عادی رعایا نیز آسیب وارد می‌کند و در چنین اوضاعی برقراری امنیت در جامعه، امنیت راهها برای امر تجارت و نیز بهبود وضع مطلوب برای مؤمنان و پرداختن به رفاه خلق جز نیازهای اجتماعی بود که در نتیجه قدرت برتر اتابک دست‌یافتنی می‌شد.

باید توجه کرد که چنین تلقی از وظایف حاکمیت در برابر رعایا، در واقع بازخورد اندیشه متفکرانی همچون نظام‌الملک و غزالی بود که به تدریج، گفتمان مسلط جامعه سلجوقی شده بود. نظام‌الملک اجرای عدالت، برقراری نظم و جلوگیری از جابه‌جایی طبقات را برای بقای ملک و مملکت لازم می‌دانست (طباطبایی، 1387: 108).

مشروعیت دینی؛ دین‌داری اتابک و تأیید وی از طرف خلیفه

کسب مشروعیت دینی در قالب حرکتی سیاسی از زمان غزنویان شروع شد و در دوره‌های بعد به اوج خود نزدیک شد (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۱). حمایت از خلافت و مذهب سنت، در برابر مذاهب شیعی و نیز

در این مدت از غیبت رأیت که در ظل او چرخ دارد مقام

چه دانی که چون راست بنشسته بود مزاج جهان بر جفای کرام

ندانست کانفاس عدل تو زود معبر کند مملکت را
مشام (فاریابی، 1381: ۱۳۰).

از انتقام عدل تو با ضعف خویش کبک در چشم باشه و دل باز آشیان نهاد (فاریابی، 1381: ۶۰).

جهان ز عدل تو یک رویه راست شد به چه وجه
نهد اساس دو رویی سپهر بی‌فرجام؟ (فاریابی، 1381: ۱۲۸).

زان روز باز حجت عدل تو قاطع است کامد زبان
خنجر تو در محاوره

انکار دولت تو کسی را مسلم است کز عقل و شرع
سرکشند اندر مکابره (فاریابی، 1381: ۱۶۳).

شاعر در ادامه تلاش خود به منظور مشروعیت‌آفرینی برای سلطنت قزل‌ارسلان، تمکین و اعتراض‌نکردن قشرهای مختلف جامعه اعم از امرا، اشراف و مردم عادی را دلیل بر حقانیت وی در امر سلطنت می‌داند. او در ادامه معتقد است چنانچه سلطنت اتابک تحقق نمی‌یافت، هرج و مرج و ناامنی که از نشانه‌های عذاب الهی است، بر تمام نقاط مملکت سایه می‌انداخت. شاعر در ادامه به پادشاه ایلدگزی اطمینان می‌دهد که در صلاحیت او بر این مسند جای هیچ اعتراضی نخواهد بود.

به حق رسیده تو را نوبت جهانداری از آن شده
ست مطیعت دل خواص و عوام

زمانه ناقه صالح نکشته بود که چرخ به دست چون
تو کسی خواستش سپرد زمام

منزه است مثال تو در صلاح جهان ز اعتراض عقول
و تصرف او هام (فاریابی، 1381: ۱۲۷).

باتوجه به نقل‌های فوق، باید دیدگاه شاعر را به

و دین» و با به‌کارگیری نمادهای دینی همچون «اسدالله»، «ذوالفقار» و... از طرح مشروعیت دینی برای حاکمیت اتابک غافل نمی‌شود:

تهمت‌تی که چو در راه دین قبا بندد کمر ز قیصر زنار
دار بگشاید

به سنت اسدالله دو نیم گردد خصم در آن مصاف
که او ذوالفقار بگشاید (فاریابی، ۱۳۸۱: ۸۷ و ۸۸).

ای قصر ملک را ز معالیت کنگره حزم تو گرد مرکز
اسلام دایره (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۳).

منابع تاریخی از مناسبات حسنۀ اتابک قزل‌ارسلان با دستگاه خلافت، در جایگاه رهبری معنوی جهان اسلام اهل سنت، گزارش‌های متواتری نقل کرده‌اند (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۹۶؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). اما با وجود این شاعر در زمینه تأیید حاکمیت اتابک از طرف خلیفه که بر مشروعیت دینی اتابک می‌افزاید، هیچ سروده‌ای ندارد.

به نظر می‌رسد دولت اتابکی برای منکوب کردن طغرل سلجوقی، به‌طور مصلحتی به منشور خلیفه نیازمند بود؛ اما با وجود این همکاری ظاهری، در لایه‌های درونی دستگاه سیاسی اتابکی نظر مثبتی به رفتارهای سیاسی خلیفه وجود نداشت. آنها به‌خوبی از اهداف توسعه‌طلبانه خلیفه الناصر به عراق عجم واقف بودند؛ به همین علت شاعر به‌درستی ترجیح می‌دهد که ضمن اشاره به وجه دینی حاکمیت اتابک، در نهایت بر تفوق وجه استیلای حاکمیت بر سایر وجوه آن اعتراف کند:

حسام دولت و دین آنک در مقام نبرد قرار ملک به
شمشیر بی‌قرار دهد

اگر بنای امل منهرم شود، یزدان ز حفظ خویش تو
را حصن استوار دهد

عروس مملکت آن در کنار گیرد تنگ که بوسه بر
لب شمشیر آبدار دهد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۸۳).

جهاد با غیرمسلمانان شرایطی بود که ماندگاری این حرکت را به‌صورت جریان پیوسته در تاریخ ایران موجب می‌شد. در دوره سلجوقیان جنگ با ترکان غیرمسلمان آسیای میانه در شرق و رومیان و گرجیان در غرب و نیز سرکوب اسماعیلیان در داخل، به پادشاهان سلجوقی در نقش مدافع خلیفه و مذهب سنت مشروعیت بخشید (آزاد ارمکی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). از آنجاکه بقای خلیفه و دین به سلطان بستگی داشت، از نظر شریعت نامه‌نویسانی همچون غزالی، سلطان مقام ظل‌الهی را داشت که اطاعت از آن برای رعایا واجب می‌شد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۲۷ تا ۱۲۹).

البته طباطبایی در کنار طرح اندیشه غزالی، در این‌باره دیدگاه دیگری را نیز مطرح می‌کند. او معتقد است که منشاء قداست مقام سلطنت را در دوره سلجوقیان نباید در منابع اسلامی جستجو کرد. او ریشه چنین ایده‌ای را از اندیشه ایرانی شهری می‌داند که دولتمردان ترویج می‌دادند و در این‌باره می‌نویسد: «در اندیشه ایرانی شهری، دین‌یاری از پادشاهی جدا نیست و به تعبیر دیگر پادشاه خلیفه خدا یا ظل‌الله به شمار می‌آید» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۹۹).

با وجود رفتارهای غیراخلاقی سلاطین سلجوقی یا اتابکان آذربایجان، برخورداری سلطان از مقامی قدسی در حکم بخشی از مؤلفه‌های مشروعیت حکمران در این دوره، به گفتمانی مسلط تبدیل شده است. بنابراین تشبث به مشروعیت دینی امری ظاهری بود و چنین توصیف‌هایی در نگرش و قضاوت مردم تأثیرگذار نبود؛ اما پرداختن به این وجه حاکمیت، از جمله اقداماتی بود که در دوره موضوع بحث، دستگاه تبلیغاتی به نمایندگی از شاعر درباری همواره به آن توجه می‌کرد.

ظہیر در توصیف سلطنت قزل‌ارسلان بیشتر بر اقتدار وی تکیه می‌کند؛ اما همانند اغلب شعرای درباری با بیان القابی همچون «شاه غازی»، «علاء دولت

عموی اش قزل ارسلان، از مدعیان جدی سلطنت و حداقل مقام اتابکی بود. در این میان دو پسر دیگر جهان پهلوان، یعنی قتلغ اینانچ و امیرامیران عمر، با برخوردارگی از نفوذ مادرشان و نیز حمایت بخش عمده ای از مملوکان پهلوانیه، از مدعیان جدی سلطنت در برابر اتابک ابوبکر و سلطان سلجوقی بودند.

ظهیرالدین فاریابی در نقش شاعر درباری که پیش از فوت قزل ارسلان به خدمت اتابک ابوبکر پیوسته بود، در خلال مدایح خود که در قالب سی قصیده، هفت قطعه و یک ترکیب بند، مطرح شده است با پرداختن به کشمکش‌ها و وضعیت پیچیده سیاسی که در محیط دربار اتابک و نیز در مناسبات او با مملوکان پهلوانیه وجود داشت، دیدگاه خود و نگرش درباریان را به آنچه در اطراف وی می‌گذشت، منعکس می‌کند. به عبارت بهتر، ظهیرالدین فاریابی از طریق اشعار خویش سعی می‌کند که با توجه به مقتضیات زمانه، حقانیت و مقبولیت و مشروعیت ممدوح خود را به هر نحوی و در قالب مشروعیت دینی، عدل‌پروری، جان‌شینی و داشتن اقتدار به اثبات برساند.

الف. مشروعیت دینی: برگزیده پروردگار، دین‌داری و دین

یاری

همانند آنچه در میان شعرا دوره میانه مرسوم بود، فاریابی با ذکر تأیید پروردگار یا تشبیه اتابک به خلفای راشدین، سعی می‌کند برای ممدوح خود مشروعیت دینی نیز مطرح کند:

دارای عصر نصرت دین اختیار ملک کایزد بر اختیار
خودش اختیار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۵۴).

ایزد چو کارگاه فلک را نگار کرد از کاینات، ذات
تو را اختیار کرد

نی نی هنوز کاف کن از نون خبر نداشت کایزد
رسوم دولت تو آشکار کرد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۴).

خاتم ملک در انگشت تو کرده‌ست خدای چه زیان

از مدایح شاعر چنین برمی‌آید که با وجود منشور خلیفه، افکار عامه هنوز اتابک را سرزنش می‌کرد و در میان مردم، گمان غصب بحث‌برانگیز سلطنت به قوت خود باقی بود؛ بنابراین شاعر مصمم است که حرص و طمع پادشاه را در برابر مقام سلطنت انکار کند. به اعتقاد او، اتابک برای ترفیع نه تنها از تاج و تخت بی‌نیاز بود بلکه منزلت والای اتابک شرف و افتخاری بر مقام سلطنت بود:

گیتی طمع نداشت که تو سر درآوری تا سایه بر
سرت فکند افسر کیان

این هم تواضع است که کردی و گرنه چرخ داند که
مشتری بنازد به طلیسان

دندان‌اره را هنر است از نه تیغ را عیبی است
سخت ظاهر و عاری است بس عیان

محتاج نیست طلعت زیبای تو به تاج شمشیر صبح
را نبود حاجت فسان (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

و در نهایت نظر شاعر آن است که تمامی آنچه اتفاق افتاد فقط به علت رعیت‌پروری و رفاه حال خلایق و برقراری آرامش و امنیت مردم بود:

تا بسترده به دست صبا دایه بهار گرد از جبین لاله و
رخسار ارغوان (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۴۱).

از تاب وقایع سیاسی دوره اتابک ابوبکر در دیوان
ظهیر و رویکرد شاعر به این وقایع

با قتل قزل ارسلان و آغاز نبرد قدرت در بین خاندان
ایلدگری از یک سو و جنگ اعضای این خاندان با طغرل
سلجوقی آزاد شده توسط برخی امیران از سوی دیگر،
دوره‌ای طولانی از هرج و مرج در این قسم ایران حاکم
شد؛ به علاوه کشمکش این مدعیان با خلافت عباسی و
خوارزمشاهیان که هر دو قدرت در صدد انضمام عراق
عجم به قلمرو خویش بودند، اوضاع را متشنج‌تر
می‌کرد.

اتابک ابوبکر فرزند ارشد جهان پهلوان و برکشیده

گرفت؛ خاندان ایلدگز به علت مبارزه مستمر با گرجیان در مرزهای شمالی، در قالب مرزبانان اسلامی، از دیرباز دارای وجهه دینی بوده‌اند:

دیرست تا هم از تک اسب و ز گرد راه رخت مسیحیان همه بر خر نهاده‌ای

دیرست تا به جای صلیب و کلیسا محراب راست کرده و منبر نهاده‌ای (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

و شاعر باتوجه به فضای حاکم، ابوبکر را برگزیده پروردگار و حکومت او را هدیه الهی می‌داند و برای اتابک شأن ظل الهی قایل می‌شود. او اعتقاد دارد که وی دارای فر ایزدی است. از نظر شاعر ملک و دین همزاد هم هستند؛ اما در دولت ابوبکر جایگاه دین والاتر از ملک است. شاعر ابوبکر را به علت حمایت و ترویج شرع نبوی می‌ستایده و اطاعت از او را بر همگان واجب می‌داند.

نکته درخور توجه در این بخش از مدایح، اجتناب شاعر از اغراق‌گویی‌هایی است که در این دوره تاحدی متداول بود. باید توجه کرد که در این دوره، برخی از شاعران درباره مقام معنوی ممدوحان خود بسیار اغراق کرده‌اند.⁴ خودداری فاریابی از این اغراق‌گویی‌ها شاید از عقاید شخصی وی و نوع مخاطبانش ناشی باشد. به عبارتی باید گفت شاعر در دوره‌ای می‌زیست که چنین توجه‌هایی برای مشروعیت حکمرانان چندان کارساز نبود؛ زیرا مردم یا علما در تأیید این حکمرانان هیچ نقشی ایفا نمی‌کردند. بنابراین در نتیجه وجود چنین فضای سیاسی، شاعر به طرح توجه‌هایی روی می‌آورد که جنبه عملی داشت و در تمکین و اطاعت امرای نظامی و رؤسای شهری تأثیر بسزایی داشت.

ب. عدل‌پروری و برقراری امنیت عدالت

عدل از جمله مهم‌ترین مقوله‌هایی است که شاعر در ضمن مدح اتابک، به آن توجه می‌کند. با نگاهی به محتوای ابیات مدایح عدالت‌محور، اشعار به دو بخش

دارد اگر خصم شود دیو و پری؟ (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۷۲).

تو را خدای گزید از جهان و شاهی داد حدیث خصم فسانه‌ست و ترهات و محال (فاریابی، ۱۳۸۱: 123 و 124).

تورا به حجت دیگر چه حاجت اندر ملک؟ که در جبین تو پیدا است فر یزدانی (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۷۶).

در طلعت او نور الهی به عیان دید آنکس که ز انوار خرد بهره ور آمد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۷۱).

که آفتاب سعادت بدان کسی تابد که همچو سایه دود در رکاب ظل‌الله (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۶۰).

همچون نماز پنج سزد نوبت تو زانک بر خلق طاعت تو فریضه‌ست چون نماز (فاریابی، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

سر دفتر خلافت ابوبکر کاسمان از دیده نزل برد وز جانش نثار داد

حیدر صلابتی که به سرهای دشمنان شمشیر او نشان سر ذوالفقار داد (فاریابی، ۱۳۸۱: 54).

تاویل توامان چه بود پیش از آنک ملک آن را دهد خدای که دین را شعار کرد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۵).

هر که در مذهب شه نیست ز دنیا و ز دین مذهب آن است که نه دین و نه دنیا دارد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۶۲).

چون خنجر تو حق را بازار گشت تیز چون رایت تو دین را بالا گرفت کار (فاریابی، ۱۳۸۱: ۹۵).

شاه جهان اتابک اعظم که درگهش اسلام را ز حادثه حصنی است استوار (فاریابی، ۱۳۸۱: ۹۸).

دین خدا از تو باقی است معونت لاجرمت روز و شب خدای معین است (فاریابی، ۱۳۸۱: ۴۹).

سلطان نشان اتابک اعظم که عدل او معمار دین ایزد و شرع پیمبر است

بنیاد ملک و دین همه معمور شد چنانک با سقف آسمان ز بلندی برابر است (فاریابی، ۱۳۸۱: 41 و ۴۱).

در این مبحث می‌بایست ملاحظه‌هایی را در نظر

جهانیان به تو امروز چشم آن دارند که زیر دامن
انصافشان نگهداری
اگر ستاره خلافی کند تو دفع کنی و گر زمانه
جفایی کند تو نگذاری
کسی که در حرم عدل و رحمت تو گریخت دگر
به دست سپهر حرونش نسپاری (فاریابی، 1381: 167).

ج. حسب و نسب

داشتن اصالت و برخورداری از خون خالص در
حکم شرایط لازم برای ولایتعهدی کمابیش در تمامی
حاکمیت‌ها، از جمله بین ترکان، در کانون توجه بوده
است. مطابق این سنت، شاهزادگانی که از طرف مادری
به خاندان شاهی تعلق داشتند، در مقایسه با سایر
شاهزادگان، در تصاحب تاج و تخت اولویت بیشتری
داشتند.

ابوبکر کنیززاده بود؛ درحالی‌که قتلغ‌اینانچ و
امیرامیران از مادری به نام اینانچ‌خاتون، دختر امیر ترک
به نام اینانچ‌سنقر صاحب ری، بودند (حسینی، 1382: 190).
این خاتون «فرزندان خود را می‌خواست که
پادشاه کند» (راوندی، 1363: 336). او فرزندان دیگر
اتابک پهلوان را کنیززاده خطاب می‌کرد و همواره و در
مقایسه با سایر پسران جهان‌پهلوان، پسران خود را در
تصاحب مقام اتابکی ارجح می‌دانست. حوادث پس از
قتل قزل‌ارسلان نشان داد که در نتیجه تبلیغات اینانچ
خاتون و به احتمال به‌علت‌های دیگر، مملوکان پهلوانیه
بیشتر هوادار قتلغ‌اینانچ بودند (حسینی، 1382: 192).
بنده‌ای چند گر از خدمت او دور شدند شه نباید که
جز اقبال تمنا دارد

گر ز دریا دو سه قطره بپراکند چه باک؟ باز چون
جمع شود میل به دریا دارد (فاریابی، 1381: 62).
هرچندکه شاعر در معدود ابیاتی تلاش می‌کند که
«اصل معتبر و باب معظم» ابوبکر را به اثبات برساند:

تقسیم می‌شود: بخشی از این ابیات در ستایش اتابک
به‌علت برقراری عدالت است؛ اما بخش دیگر آن از
رویکرد نصیحت‌گرایانه شاعر ناشی می‌شود. درهرحال
پرداختن به عدالت در هر دو وجه آن، از واقعیت‌ها و
اوضاع اسفناک حاکم بر این منطقه حکایت دارد که
محصول کشاکش میان سلطان سلجوقی و اتابکان و نیز
خاندان ایلدگری با یکدیگر بود.⁵

با نگاهی کلی به این بخش از ابیات، شاعر برقراری
ثبات و امنیت، جلوگیری از تعدی امرا به رعایا و
ضعف، از بین بردن راهزنی و دزدی، دفاع از حریم
مملکت و نیز عفو برخی امیران خطاکار را از نشانه‌های
عدل‌پروری اتابک بیان می‌کند:

میراث خوار ملک فریدون به عالم اوست میراث را
زمانه به میراث خوار داد

دولت چو دید کوست قرار همه وجود ملک وجود
را همه بر وی قرار داد (فاریابی، 1381: 54).

چون تویی داور و فریادرس مظلومان کیست امروز
که اندیشه فردا دارد؟ (فاریابی، 1381: ۶۳).

گشاده دید در امن و عافیت بر خود کسی که چشم
برین فرخ آسمان افکند

تویی که عدل تو در چارسوی کون و فساد ندای
عافیت و مژده امان افکند (فاریابی، 1381: ۷۷).

بسی نماند که از امن و عدل برخیزد به عهد دولت
او نام شبروی ز خیال (فاریابی، 1381: ۱۲۳).

سلطان نشان اتابک اعظم که عدل او دارد حریم
مملکت از امن چون حرم (فاریابی، 1381: ۱۳۵).

بخفته در کنف او به امن و آسایش جهانی از ستم
روزگار ترسیده (فاریابی، 1381: ۱۶۲).

شاهها زمانه بیخ ستم را به آب داد زان تیغ آب رنگ
ببر بیخ آن ستم

بیم است کز تغابن این چرخ نیلگون خون فسرده
جوش زند در تن بقم (فاریابی، 1381: 136).

«سیادت دیوان‌سالاران در خالص‌ترین نوع، در جایی اعمال می‌شود که به‌وضوح تحت سیطره اصل انتصاب باشد» (وبر، 1384: 317).

می‌دانیم که سلسله سلجوقی هرچه به افول نزدیک می‌شد، از قدرت دیوان‌سالاری کاسته می‌شد و بر قدرت امرای محلی، به‌خصوص اشراف نظامی، افزوده می‌شد. به تعبیری «خریداران مناصب و بیشتر از همه، فی‌ی‌ف‌داران، وسایل کار دیوان‌سالاران را غیرمتمرکز...» ساخته بودند (وبر، 1384: 346). در کنار این حقایق، باید از رقابت امرای آذربایجانی و عراقی نیز یاد کرد که گروه اول به قزل‌ارسلان و اتابک ابوبکر و گروه دوم به طغرل سلجوقی و دیگر فرزندان جهان‌پهلوان، از همسرش قتیبه‌خاتون، وفادار بودند. به این ترتیب، حاکم‌بودن این وضعیت مسئله انتصاب را در کل بی ارزش می‌کرد. حقیقتی که اندک‌بودن مدایح شاعر در این زمینه مؤید آن است.

در حال اتابک ابوبکر به علت داشتن امتیاز انتصاب، در مقابله با ادعای برادرانش، در جایگاه وارث قانونی ملک مشروعیت چشمگیری داشت. فاریابی که برای اثبات محق‌بودن اتابک از غنیمت‌شمردن هیچ دستاویزی فروگذاری نمی‌کند، در لابه‌لای مدایح خود مسئله انتصاب را یادآوری می‌کند و بر حقانیت ممدوحش در تصاحب تاج و تخت تأکید می‌کند:

میراث‌خوار ملک فریدون به عالم اوست میراث را
زمانه به میراث‌خوار داد (فاریابی، 1381: 54).

در ملک زاد اول و با ملک شد بزرگ وانگاه باز
ملک بدو شد بزرگوار (فاریابی، 1381: 94).

خدایگانا در عهد پادشاه شهید که عمر بر تو سجل
کرد و ملک بر تو حلال (فاریابی، 1381: 123).

در ملک وارث پدر و عم تویی از آنک هست از تو
جان عم و پدر در نعیم و ناز (فاریابی، 1381: 207).

ه اقتدار

خصمت برای ملک بسی جهد کرد لیک توفیق،
اصل معتبر و باب معظم است (فاریابی، 1381: 47)؛
اما به نظر می‌رسد ظهیر ایستادگی بر این منطق را بی
ثمر یافت و برای اثبات شایستگی اتابک، به نفی ارزش
اصالت از ناحیه مادری روی آورد. او در این راستا دو
نمونه از وقایع تاریخی، یعنی داستان یوسف با برادران
ناتنی‌اش را که باوجود حسادت برادران به علت
شایستگی خود بر تخت نشست و ماجرای امین و
مأمون که بنابر فرهنگ آن روز، مادر مأمون اصیل‌زاده به
حساب نمی‌آمد، دستمایه نگرش سیاسی خود قرار
می‌دهد:

به مصر ملک خدایت عزیز کرد و هم اوست که داد
تخت عزیزی به یوسف چاهی

تو بر سریر ملک‌ش نشسته‌ای چه عجب؟ اگر بود
همه نوروز تو ملک‌شاهی (فاریابی، 1381: 179).

گر امین را به ولیعهدی ملک در سرا پرده عز
پروردند

ملک، مأمون برد از راه سزا گرچه نامی بر امین
افکندند (فاریابی، 1381: 199).

د. جانشینی

منابع تاریخی از انتصاب رسمی اتابک ابوبکر
از طرف قزل‌ارسلان به جانشینی خود سخن می‌گویند
(بوئل، 1366: 178). طبق قاعده چنین انتصابی می
بایست در حضور فرماندهان ارشد، دیوانیان و سایر
صاحب‌منصبان بانفوذ صورت می‌گرفت و به این شکل،
به جانشینی ابوبکر وجهه قانونی می‌داد.

ماکس وبر در تقسیم‌بندی انواع حکومت‌ها، از
حاکمیت دیوان‌سالاران به‌عنوان سیادت عقلایی یاد می
کند «که مبتنی است بر قانونی‌بودن مقررات موجود و
حق اعمال سیادت کسانی که این مقررات آنان را به
اعمال سیادت فراخوانده است» (وبر، 1384: 312) و
در تشریح ویژگی‌های این نوع سیادت معتقد است:

برنیارد آتش تیغ قرار کین
تا موم را در آتش سوزنده نفکنی از کام او برون
نشود طعم انگبین (فاریابی، 1381: 149)
این یک عدوی دین که بمانده ست دفع او هم
دولت کند که چنین صد هزار کرد
چون مصطفی به وعده نصرت وثوق داشت عیبی
نبود اگر دو سه روز انتظار کرد
این دست بسته را تو گشایی که عاقبت آنکس برد
که تعبیه استادوار کرد (فاریابی، 1381: 64 و 65).
در این دوره و زمانه که هیچ یک از امرای محلی،
از جمله اتابک ابوبکر، به تنهایی به تشکیل حکومت
مستقل در عراق قادر نبود، تنها کسانی در امارت نیابتی
این منطقه دارای مشروعیت می شدند که به ضرب
شمشیر، امنیت مردم را تأمین می کردند و فرمان پادشاه
یا خلیفه را جاری می کردند. شاعر با دریافت روح
زمانه، یعنی کارکرد ضرب تیغ، او را در حرکت و اقدام
عملی در تصاحب تاج و تخت، به شجاعت دعوت می
کند:
خدا یگانا دانی که کیست طالب ملک؟ کسی که
غزو و غنیمت یکی بود بر او
به یاد ملک چو آب حیات نوش کند اگر ز خون
عدو پر کنند ساغر او
فلک مشام کسی خوش کند به بوی مراد که خاک
معرکه باشد عبیر و عنبر او
تو را به یک حرکت کشوری درافزاید چرا سیه
نکنی بر عدوت کشور او
گر خصم تو دعوی سلطنت دارد زمانه گرد برآرد
ز تخت و افسر او
تو راست حجت قاطع به دست یعنی تیغ چگونه
پیش رود دعوی مزور او؟ (فاریابی، 1381: 155).
آنکه به حق داور زمان و زمین است خسرو پیروز
بخت نصرت دین است

همچنان که در شرح احوال شاعر گفته شد، او
ضمن اظهار تأسف از فروپاشی حاکمیت یکپارچه
سنجری و به امید پیوستن به دربار قدرتمند اتابک
جهان پهلوان راهی عراق عجم شد؛ اما با قتل قزل
ارسلان و منازعه قدرت میان طغرل سوم و فرزندان
اتابک جهان پهلوان با یکدیگر، عراق عجم به سرنوشتی
شبهه خراسان گرفتار شد. سرنوشتی که شاعر از آن
گریخته بود.

باتوجه به ظهور قدرت های جدید در منطقه، یعنی
خوارزمشاه و خلیفه عباسی، تحقق آرزوی شاعر در
تأمین یکپارچگی قلمرو از طرف اتابک امر آسانی نبود؛
زیرا در این اوضاع آشفته و در نتیجه ضعف، اتابک جز
پناه بردن به میگساری در خلوت کاخ، در عمل از هر
اقدامی اجتناب می کرد (حسینی، 1382: 206؛
راوندی، 1363: 401؛ ابن اثیر، 1353: 225/25).

می خورد نشمیین که ز بهر صلاح ملک مشغولی
به چشم بد روزگار داد
چون وقت طاعت آمد و هنگام داد بود پوشیده کرد
طاعت و داد آشکار داد (فاریابی، 1381: 54).

نتیجه این بی کفایتی ایجاد بستر مناسب برای
خودسری های مملوکان پهلوانیه در عراق عجم بود که
با وجود خلاء حاکمیت اتابکان، ضمن چرخش سیاسی
و اعلام تابعیت از خلافت عباسی یا خوارزمشاه، به
تشکیل حکومت های محلی اقدام می کردند:

هر که در پیمان ملکت چون رسن شد پیچ پیچ گر
ملکشاه است حلقش زیر چنبر یافتند
و انک جز بر نقش نامت سکه ای را نظم کرد گر
نظام الملک شد خطش مزور یافتند (فاریابی، 1381: 73).

قهر اگر دشمن شه را شکنند گو بشکن تا کی آزر
کند چند محابا دارد؟ (فاریابی، 1381: 63)
خصم ارچه نرم گشت نگوید به ترک ملک تا

حامی اسلام بیشکین که چو گردون مرکب دوران
او همیشه بزین است
دعوی شاهی تو را رسد به حقیقت لاف ز
سرپنجه، کار شیر عرین است (فاریابی، 1381: 49).
گر به غیبت تو خصم فرصتی طلبد حدیث سگ
بود و دستگاه بزازی
سپهر از خط حکم تو سر نخواهد تافت اگر به تیغ
سیاست سرش بیندازی (فاریابی، 1381: ۱۷۳).
ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک بر قامت تو
دوخته دولت قبای ملک

از کام ازدها بدر آورده ملک را هرگز که کرد اینچ
تو کردی به جای ملک (فاریابی، 1381: ۲۳۷).
عراق عجم از زمان محمودبن محمد
(۱۱۵ تا ۱۱۸ هـ/ ۱۱۱۸ تا ۱۱۳۱ م) به صورت واحدی
مستقل سیاسی اداره شده بود. با برچیده شدن سلطنت
سلجوقیان و اهتمام نکردن اتابک ابوبکر، تجزیه این واحد
سیاسی، یعنی عراق و آذربایجان، برای شاعر و
دولتمردان اتابکی رنج‌آور بود؛ بنابراین تمام تلاش شاعر
برای تحریک اتابک با هدف انضمام عراق عجم به
قلمرو موروثی‌اش، آذربایجان، بود. او در خلال قصاید
خود علاوه بر تعریض بر سستی اتابک، به ضمیمه کردن
این منطقه به آذربایجان و اران اصرار می‌کند:

تو در ممالک اران نشسته موجب چیست که چرخ
عیش حسودت به وی تبه دارد

در انتظار تو ملک عراق مدت‌هاست که گوش سوی
در و چشم سوی ره دارد (فاریابی، ۱۳۸۱: ۱۹۴ و ۱۹۵).
در جنب آن کاز تو ضمان می‌کند فلک این منزلت
که یافته‌ای بسم حق راست
از صد گلت یکی نشکفته است باش تو کاکنون هنوز
گلبن بخت تو نویر است
تو مملکت به لشکر و عدت نیافتی این قسمت از

مبادی فطرت مقدر است (فاریابی، 1381: 41 و 42).

ابوبکر تنها یکبار به مدت محدود بر عراق عجم
مسلط شد. بنابراین باید به جرئت ادعا کرد که
توصیف‌های اغراق‌آمیز شاعر درباره جنگجویی اتابک،
بیان‌کننده تلاش او به منظور تحریک وی برای اقدامی
عملی با هدف به دست آوردن موقعیتی که شاعر در
دستیابی به آن تلاش می‌کند و این برآیند آرزوها و آمال
خود یا هیئت حاکمه در ترسیم پادشاهی ایدئال بود.
در پایان باید گفت که شاعر تمامی مصائب ملک را
با کنایه در نتیجه سست‌عنصری اتابک می‌داند و چاره آن
را در قاطعیت و شجاعت و رزمجویی خلاصه می‌کند و
این سه عنصر را در حکم ویژگی‌های هر حکمران ذی
صلاح به اتابک متذکر می‌شود.

نتیجه

با فروپاشی سلطنت سلجوقیان در خراسان، فاریابی
در جایگاه شاعری مدیحه‌سرا، دربار اتابکان آذربایجان
را مساعدترین مکان برای عرض اندام خود یافت.
اتابکان آذربایجان به علت استیلای بلندمدت در حوضه
اران و آذربایجان از بازتولید مشروعیت بی‌نیاز بودند؛
اما با وجود امرای قدرتمند در عراق عجم، خود را به
شعرای مدیحه‌سرای درباری نیازمند دیدند تا ضمن
تأمین الزامات تشکیلات درباری، از وجود شاعران
برای بیان مشروعیت خویش در برابر رقبا استفاده
کنند.

فاریابی چهارده قصیده و دو ترکیب‌بند و یک
مثنوی درباره اتابک قزل‌ارسلان و نیز سی‌ویک قصیده
و هفت قطعه و سه ترکیب‌بند در وصف اتابک ابوبکر
سرود؛ او در این اشعار، در توجیه مشروعیت قزل
ارسلان در موضوع تصاحب تاج و تخت سلطنت
سلجوقیان و اثبات شایستگی اتابک ابوبکر در مقایسه

مقام سلطان سنجر را تا حد قیاس با شأن نبوت بالا برده است (انوری، ۱۳۷۲: ۵۳۹، ۶۹۹).
 5- راوندی در جایگاه مورخی که شاهد حوادث عراق بوده است، درباره اقدامات قزلارسلان می نویسد: «... در همدان و اطراف عراق مردان آذربایجان و اتابک هر جا که نشان مال مخالف بود برداشت. ... در همدان مردان آذربایجان استیلا می کردند و خلق را می آزدند...» (راوندی، 1363: 356).

کتابنامه

الف. کتاب

- . ابن اثیر، عزالدین علی، (1353)، تاریخ الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: علمی.
 . ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد، (1320)، تاریخ طبرستان، به اهتمام محمد رضانی، تهران: کلاله خاور.
 . انوری، اوحدالدین علی بن محمد، (1372)، دیوان انوری، به اهتمام محمدتقی رضوی، ج 1 و 2، تهران: علمی فرهنگی.
 بویل، جی. آ، (1366)، تاریخ کمبریج ایران، ترجمه حسن انوشه، ج 5، تهران: امیرکبیر.
 . حسینی، صدرالدین، (1382)، اخبارالدوله السلجوقیه، ترجمه جلیل نظری، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد.
 . راوندی، محمدبن علی، (1363)، راحة الصدور و آیه السور، تصحیح محمد اقبال، ج 2، تهران: علمی.
 . شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۴)، مفلس کیمیافروش، تهران: سخن.
 . شهیدی، سیدجعفر، (1364)، شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، تهران: علمی فرهنگی.
 . صفا، ذبیح الله، (1369)، تاریخ ادبیات ایران، ج 2،

با برادرش در تصاحب تاج و تخت اهتمام داشت.
 در این مقاله نشان داده شد که در دوره موضوع بحث، حاکمیت باوجود داشتن توان اعمال قدرت عریان، همچنان نیازمند بازتولید مشروعیت بود و در این راستا، از شاعر درباری در نقش دستگاه رسانه‌ای سود می‌جست. فاریابی در راستای این هدف در قالب مدایح خود مؤلفه‌هایی همچون داشتن مشروعیت دینی، حسب و نسب، انتصاب و برخورداری از قدرت مستولی به منظور برقراری عدالت و تأمین امنیت و نیز اهتمام در حفظ یکپارچگی قلمرو را در حکم گفتمان رایج در این دوره مطرح می‌کرد؛ اما در این بین، اصرار و تأکید فراوان شاعر در به‌کارگیری قدرت، درواقع پرتویی است بر روح زمانه که زور مهم‌ترین مؤلفه مشروعیت حکمرانی در آن دوره پرحادثه بود.

پی‌نوشت

- 1- غلامحسین مرزآبادی، ص 10. «چهارصد شاعر حاضر در غزنین و صدها صله‌خوار در اطراف و اکناف هر کدام مبلغی کارآمد برای ابلاغ و انتشار خواسته‌های دربار غزنه در بین مردم بود. محمود برای راه‌یافتن در دل و ایمان مردم، پیوسته درصدد تقویت این شبکه وسیع تبلیغاتی بود».
 2- برای اطلاع بیشتر از این خاندان (رک: صدرهاشمی، م، مجله یادگار، س 3، ش 1، ص 10 تا 31؛ عوفی، لباب‌الباب، ج 1، تعلیقات محمد قزوینی، ص 354 تا 356).
 3- امروزه مشروعیت (Legitimacy) یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی سیاسی در مبحث قدرت است. برای درک صحیح این اصطلاح، از عبارت غضب (Usurpation) در حکم مفهوم نقطه مقابل آن استفاده می‌شود (شجاعی زند، ۱۳۷۵: ۱۶۸).
 4- انوری از جمله این شاعران است که در دو مدیحه

- چ 10، تهران: ققنوس.
- . طباطبایی، سیدجواد، (1387)، درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، چ 9، تهران: کویر.
- . فاریابی، ظهیرالدین، (1381)، دیوان اشعار، تصحیح امیرحسین یزدگردی به اهتمام اصغر دادبه، تهران: قطره.
- . -----، (1361)، دیوان اشعار، تصحیح شیخ احمد شیرازی، چ 2، تهران: فروغی.
- . وبر، ماکس، (1384)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد، مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.
- ب. مقاله**
- . آزاد ارمکی، تقی و مریم کمالی، (پاییز و زمستان 1391)، «مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان»، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره 4، ش 2، ص 117 تا 143.
- . خلعتبری، الهیار و مصطفی ناصری‌راد، (تابستان 1382)، «ماهیت سیاسی حضور شاعران در دربار غزنویان»، فصلنامه شناخت، ش 38، ص 63 تا 86.
- . سلطانی، رامین، (بهار و تابستان 1379)، «فتنه غز در خراسان»، ایران شناخت، ش 16 و 17، ص 208 تا 245.
- . شجاعی زند، علیرضا، (زمستان 1375)، «سلسله‌های اسلامی در ایران و مسئله مشروعیت»، مجله حکومت اسلامی، ش 2، ص 168 تا 206.
- . مرزآبادی، غلامحسین، (بهار 1351)، «ملک‌الشعرايي در ایران»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ش 101، ص 1 تا 34.
- . یوسفی، صفر، (بهار 1387)، «سیاست مذهبی در دوره نخست حکومت غزنوی»، مجله فقه و تاریخ تمدن اسلامی، ش 15، ص 141 تا 158.